

تحلیل معرفت شناسانه مقوله درد و لذت در غزلیات فیض کاشانی

محمدیوسف پورموسی^۱کورس کریم پسندی^۲احمد کریمی^۳سید حسن سیدترابی^۴

چکیده

یکی از مقوله‌های برجسته در دیوان فیض کاشانی، مفهوم درد و لذت است. فیض، دردهای متعالی و برین را مایهٔ تبدیل و تصعید اوصاف جسمانی به اوصاف روحانی، باعث شکوفایی درونی و به کمال رسیدن انسان می‌داند. در نقطهٔ مقابل، بی‌دردی و لذات مجازی را باعث به هم خوردن تعادل روحی و روانی، راهزن لذات باقی و در نهایت موجب تباهی و ضایع شدن عمر می‌داند. این مقاله به روش تحلیلی به واکاوی و تبیین مفهوم درد و لذت در دیوان فیض کاشانی می‌پردازد؛ و نیز سیری است در رمز گشایی‌های معرفتی این عارف دردمند، دربارهٔ اهمیت درد در سیر و سلوک، منشأ درد و لذت، انواع درد و لذت و ... با این نتیجه که انسان‌ها باید با روگردانی از دردهای نازل و فرودین و لذت‌های مجازی و دنیوی، درد و سوزی حقیقی در درون حاصل کنند تا به لذت حقیقی و پایدار که همانا لذت وصال و دیدار خداوند است نایل گردند.

کلید واژه‌ها:

فیض کاشانی، دیوان شعر، درد، لذت.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. نویسنده مسئول:

karimpasandi@iauc.ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

^۴ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران.

پیشگفتار

پدیده لذت و الم طبیعی را که مربوط به قوانین رسمی جهان و انسان و ارتباط آن دو به یکدیگر، بدون دخالت عوامل فساد از جانب خود ما انسان‌ها که موجب غیرقانونی بودن آن دو می‌گردد، باید از عناصر حیات محسوب نمود؛ زیرا «موجودات از بدو تولد در جست و جوی لذت و فرار از رنج به وسیله یک تمایل طبیعی هستند» (کرسون، ۱۳۶۳: ۳۴) از طرف دیگر باید درد و لذت را از عامل حکمت خداوندی برای آگاهی ادامه زندگی در نظر بگیریم که انسان‌ها نباید از چشیدن لذت، خوش دل شوند و از درد و الم غمگین شوند؛ چون هر دو نابودشدنی هستند. فیض کاشانی این حقیقت را چنین بیان نموده است:

لذات نمازند و الم ها شادی گذرد چو برق و غم ها
غمناک مباحش از آن، وزین خوش چون هر دو رود سوی عدم ها
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۹)

مقوله درد و لذت از جمله مباحثی است که فیلسوفانی، هم چون افلاطون، ارسطو، اپیکور و ... در مکتب یونان؛ ابن سینا، زکریای رازی، غزالی و ... از دانشمندان علوم اسلامی بدان پرداختند؛ «به همین جهت لذت و نقطه مقابل آن، درد، از یک سو توجه مکاتب فلسفی و اخلاقی را به خود معطوف نموده است و از دیگر سو، ادیان الهی و غیرالهی، آرای مختلفی درباره آن ابراز کرده اند.» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۴۳) از طرف دیگر مقوله درد و لذت یکی از مقوله‌های برجسته در حوزه عرفان پژوهی است که عارفان بنابر درک و دریافت‌های معرفتی خود آرا و اقوال گوناگونی درباره آن ابراز کرده اند. نتیجه سخن آنان، تبدیل و تصعید لذات مجازی و دنیوی به لذات حقیقی، تبدیل و تصعید درد بیرونی به درد درونی است:

در جهان گر لقمه و گر شربت است لذت او، فرع محو لذت است
گرچه از لذات، بی تاثیر شد لذتی بود، او و لذت گیر شد
(مولوی، ۱۳۶۳/ ۴/ ۴۰۵-۴۰۴)

نیز:

دلدار من تو، غمخوار من تو این نیم عقلم از سر برون کن

هستی توانا بر هر چه خواهی رنج برون را درد درون کن
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۲۰)

از این رو ما در این مقاله برآنیم که مقوله درد و لذت را در دیوان فیض کاشانی با روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، مورد واکاوی و تبیین و تحلیل قرار دهیم تا جایگاه فیض، به عنوان یک عارفِ دردمند مشخص شود. هدف نویسنده از این نوشتار آن است که انسان‌ها، در عصر حاضر با توجه به پیشرفت‌های محیرالعقول علم و فناوری که تا حد زیادی از بُعد معنوی و درونی خود فاصله گرفتند و در مهلکه لذات مجازی افتاده‌اند؛ با التزام به دردنامه فیض کاشانی، از لذات فانی دنیوی عبور کنند تا به لذات باقی اخروی نایل شوند.

سوالات تحقیق

این مقاله سعی دارد تا به پرسش‌های ذیل پاسخ مناسب دهد:

فیض کاشانی چه تعریفی از درد ارائه می‌دهد؟ منشأ درد کجاست؟ انواع درد کدامند؟ منشأ لذت کجاست؟ انواع لذت کدامند؟ علت گرایش انسان به لذات مجازی چیست؟ و ...

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه این پژوهش باید گفت با توجه به بررسی‌های انجام شده، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل معرفت‌شناسانه مقوله درد و لذت در غزلیات فیض کاشانی» تالیف نشده است اما با محوریت موضوع درد در ادبیات عرفانی، مقالاتی در این راستا به رشته تحریر درآمده است که عبارتند از:

مقاله‌ای با عنوان «بررسی مفهوم عرفانی درد در شعر عطار» توسط یوسف نیک‌روز، در فصل‌نامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال نهم (۱۳۸۷)، شماره ۱۷ به رشته تحریر درآمده است. نویسنده عقیده دارد که پیام اصلی و بنیادی آثار منظوم عطار، پی‌همین‌واژه درد است. دردی که خود از طریق هیجانات درونی و تجربیات باطنی و سلوک فکری دریافته و احساس کرده است.

مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل درد و رنج‌های بشری در اندیشه مولوی» توسط سعید بزرگ‌بیگدلی و همکاران ایشان، در فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۵ - شماره ۱۷ - زمستان ۸۸ تالیف شده است. نویسندگان معتقدند که مولوی، در بیشتر موارد، میان رنج و درد تمایز معنایی قائل است. انسان با عشق از رنج‌هایی می‌یابد و قدم به مرحله درد، می‌گذارد و این بار درد، هدایت‌گر انسان به عالم غیب می‌شود.

تعریف درد

با بررسی دیوان فیض در می یابیم که درد از دیدگاه او به درد تن، درد جان، درد مجازی تقسیم می شود که در مدخل انواع درد به تحلیل آن خواهیم پرداخت. اما آن چه از نظر گاه فیض اهمیت دارد و تعریف پذیر است، درد عرفانی است که هیچ ربطی به آن چه معادل وَجَع و آلم در زبان عربی است ندارد؛ بلکه «مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می تواند انگیزه کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۶۰) از این رو این درد، در مکتب عرفانی فیض کاشانی، مایه پرورش روح و جان، مایه شادی درونی و حقیقی و مایه انبساط و گشودگی است و غایتی برای آن جز جهت دهی به سوی غایت الغایات نیست، و در پناه این گشودگی است که سالک طریق حق، گرفتار غم‌های نازل و فرودین دنیوی نمی شود:

درد بود غذای روح، مایه شادی و فتوح هر که به درد گشت جفت، شد زغم زمانه فرد
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۷)

اهمیت درد در سیر و سلوک

درد، در نگرش معرفتی فیض کاشانی، جایگاهی بس رفیع دارد؛ زیرا بعد از واژه «عشق» که بسامد قابل توجهی در دیوان او دارد، می توان واژه «درد» را در مرتبه دوم، از مهم ترین مقوله‌های عرفانی دانست که نظر هر خواننده و پژوهش گری را به خود جلب می کند. از این رو در جای جای دیوان خود می گوید: درد، درد، درد. این تکرار و تأکید بر درد، انگیزه ای است برای انسان که روز و شب در جست و جوی کمال باشد و شوریده وار پای در طلب نهد؛ زیرا «چیزهایی که به آن‌ها ارزش‌های انسانی گفته می شود و معنویات انسانی و ملاک انسانیت انسان، شامل خیلی چیزهاست؛ ولی می توان همه ارزش‌ها را در یک ارزش خلاصه کرد و آن، درد داشتن و صاحب درد بودن است. هر مکتبی که در دنیا راجع به ارزش‌های انسانی بحث کرده است، یک درد- ماورای دردهای عضوی و دردهای مشترک انسان با هر جاندار دیگر- در انسان تشخیص داده است.» (مطهری، ۱۳۸۵: ۷۹) از این رو فیض کاشانی این درد را مبنای حرکت از عالم بیرون به عالم درون می داند:

در راه طلب تمام مردم دردم در ورزش فهم راز، مردم مردم
گفتی که: چرا نمی کنی در خود سیر؟ از من خبرت نبود، کردم کردم
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۱۶)

مولوی نیز در این باره چه خوش گفته است:

رو درد گزین درد گزین درد گزین
 دل تنگ مشو که نیستت بخت قرین
 زیرا که دگر چاره نداریم جزین
 چون درد نباشدت از آن باش حزین
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۱۴۸۲)

در نگرش عرفانی فیض، کل هستی رو به سوی خدا دارد و در این سیر هر یک از موجودات به کمال لایق خود می‌رسد و آن چه آنها را به کمال می‌رساند، درد است. از این رو این: درد، در نظر گاه فیض آن قدر اهمّیت دارد که اندکی از آن را برتر از کوهی اعمال نیک و عبادات و طاعات می‌داند:

ذره ای درد بر آن مایهٔ درمان بردن
 به زکوه حسناستست به میزان بردن
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۱۵)

درد فیض فردی نیست، درد جسمانی، مادی و این جهانی هم نیست؛ بل درد روحانی، انسانی و کیهانی است. همچنین درد خداجویی، درد طلب، درد دین، درد عشق، درد دل و درد فراق می‌باشد که بیان گر کمال جویی انسان است. درد فیض، درد «بودن، همیشه بودن، بی پایان بودن، عطش بودن، عطش بیشتر بودن، اشتیاق خدا شدن، عطش عشق ابدی و ابدیت بودن و خدا بودن است.» (انامونو، ۱۳۹۱: ۷۵) به عبارت دیگر درد فیض، درد جاودانگی و درد وصال است که با عوامل و وسایط مادی درمان نمی‌شود:

داغ دل عاشقان می‌نپذیرد علاج
 تشنهٔ وصل توام، گرسنهٔ لطف تو
 درد و غم جاودان می‌نپذیرد علاج
 درد من از آب و نان می‌نپذیرد علاج
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۹۲)

هر چند این درد در دستگاه فکری - معرفتی فیض کاشانی، مطلوب‌ترین چیز برای آدمی است که در جزو جزو و پاره و پاره‌های دل و جان انسان باید وجود داشته باشد:

بر دل و جان کن گوارا هر چه آید از حبیب
 درد خوشتر آدمی را، دردکی در کار هست؟
 (همان، ۶۰)

اما این درد مختص انسان نیست؛ بلکه «در همهٔ اجزای عالم و کاینات وجود دارد؛ اما انسان - انسان ظلوم جهول - بیش از تمام کاینات به آن شعور دارد و همه اجزای عالم به انگیزهٔ آن در پویه

اند و پویه شان به سوی کمال است.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۷) از این رو فیض این درد را در جماد و نبات و حیوان و پرندگان نیز ساری و جاری می‌داند و معتقد است همین درد آنها را به سوی کمال می‌کشانند:

مرغ سحر از درد تو دارد افغان وز عشق تو عندلیب شد شیدایی
از فرقت تو فاخته گوید: کوکو وز بهر تو می زند نوا مامایی
از درد تو غنچه را بود تنگدلی داغ تو به لاله داده خون پالایی
نگذاشته داغ تو دلی را بی درد سودای تو کرده عالمی سودایی
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۷۸)

بنابراین این درد در نظر گاه فیض کاشانی، مبدأ سیر سالک الی الله است و آن قدر مهم است که دائماً از معشوق خود می‌خواهد، دردی بر درد او بیفزاید؛ زیرا «درد، صاحب درد را بر می‌انگیزد تا مقدم بر همه چیز در پی درمان خود برخیزد و هر چیز دیگر را فراموش کند. و راه حقیقت بدون این درد طی شدنی نیست.» (پور نامداریان، ۱۳۸۰: ۹۸) از این رو می‌گوید:

لطف ارکنی و احسان، کن درد مرا افزون کن درد مرا درمان، لطف ارکنی و احسان
دردم ده و جان بستان، ای منبع هر احسان ای منبع هر احسان، دردم ده و جان بستان
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۰۸)

منشأ درد

با بررسی اشعار فیض کاشانی در می‌یابیم که دو دیدگاه متفاوت درباره منشأ درد دارد: یکی آن که آفرینش درد در وجود انسان، فطری و جبلّی و ازلی است. و انسانی، بدون درد نخواهد بود. فیض کاشانی با این نگرش، تحت تأثیر آموزه‌های قرآنی قرار دارد زیرا خداوند می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی کبد.» (بلد / ۴) در این معنی درد، معادل غم، غصه، رنج، بلا و ... قرار می‌گیرد که جای آن در گل وجود آدمی است نه دل آدمی:

بر تابه عشق تو برشتند دل ما با درد و غم و غصه سرشتند گل ما
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۸)

دیدگاه دیگر فیض کاشانی، درباره منشأ درد که از مشرب عرفانی او سرچشمه می‌گیرد، این است که از عشق به وجود می‌آید. در این معنی، جایگاه درد، دل آدمی است که «هرکسی بدو راه

نبرد، هم بود که عشق رخت برگیرد بر آن دردی به خلیفتی بماند آنجا بدلِ عشق مدتی، آنگاه تا خود به کجا رسد آن درد، و آن نیز رخت برگیرد تا کاری تازه شود.» (غزالی، ۱۳۶۸: ۱۹)

از این رو حساب این درد با دردهای نازل و فرودین دنیوی و همچنین دردهای فیزیکی و جسمانی متفاوت خواهد بود.

هر درد در عالم بود، ای فیض می‌دارد دوا هم‌دردمن از عشق خاست، هم عشق دردم را دواست
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۷۹)

البته باید اذعان داشت که برخی از عرفا بین درد و عشق، ارتباط معنوی قائل هستند و درد را معادل وادی طلب قرار می‌دهند و وجود آن را برای دستیابی به حقیقت ضروری می‌دانند. از جمله عطار و مولوی، عشق بدون درد را ناقص و ناتمام می‌شمارند:

عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی دردی تمام
قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست
(عطار، ۱۳۶۵: ۶۶)

سخن عشق چوبی درد بود بر ندهد جز به گوش هوش و جز به زبانی نرسد
(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۳۲۴)

نشانه‌ها و لوازم راه درد

از نظر فیض کاشانی، راه درد، همان راه سیر و سلوک به سوی حق و حقیقت است که همدردی پیدا نشد که هم سفر و همراه او شود و اسرار جوی و اسرار دان راه حق و حقیقت شود. بنابراین همه در خواب غفلت و بی‌خبری هستند و رهبری پیدا نمی‌شود. از این رو فیض، در عالم بیرون از خود کسی را همدرد نمی‌یابد، لاجرم در عالم درون خود، لوازم راه درد را پیدا می‌کند که همانا سوز دل، ناله شب، روی زرد و نزار، اشک گرم و آه سرد از نشانه‌ها و لوازم راه درد می‌باشد که همیشه همراه اوست. بنابراین برای رفتن در راه درد، انسان باید اسباب و لوازمی همراه داشته باشد؛ که یکی از آن لوازم، اشک گرم و آه سرد و چهره زرد می‌باشد که مقبول درگاه حق است و انسان‌های خام بی‌درد از آن بی‌خبرند:

راه حق را مرد باید، مرد کـو؟ توشه آن درد بایـد، درد کـو؟
چهره گلگون در این ره کی خرنـد زرد بایـد روی، روی زرد کـو؟

اشک باید گرم باشد، آه سرد اشک گرم ای جان و آه سرد کو؟
یار کی هم‌درد باید راه را ای دریغ‌یار کی هم‌درد کو؟
(همان، ۳۵۲)

انواع درد

فیض کاشانی در نگرش معرفتی خود به انواع درد، هم ساحت بیرونی انسان را در نظر دارد و هم ساحت درونی او را؛ به طوری که درد را چه در درون و جان انسان باشد و چه برتن و جسم انسان عارض شود آن را باعث حرکت به سوی آفریننده درد (خداوند) می‌داند:

می‌رسد از بدن به جان، می‌کشد این به سوی آن گر به تنست و گریه جان، هرچه بود سزاست درد
مغز زیوست می‌کشد، هر دو به دوست می‌کشد مرد چو گرم درد شد، شد دلش از دو کون سرد
(همان، ۱۴۷)

حال با بررسی غزلیات فیض در می‌یابیم که قایل به سه نوع درد است:
یکی دردهای جسمانی و فیزیکی است که باعث ایجاد نوعی روان پریشی و ملالت است و از آن با عنوان «درد تن» یاد می‌کند:

نخسبی بسی شب ز درد تنست اگر جان زتن به بودهان، مخسب
(همان: ۳۴)

البته باید اذعان داشت فیض آن جایی که بخواهد دردهای جسمانی و فیزیکی را به مخاطب خود انتقال دهد، بیشتر کوشیده است که آن را با کلماتی مانند «غم»، «نیش»، «حسرت»، «قبض»، «دریغ» و ... همراه سازد که به نوعی در هم آبی با واژه «درد» اند. فیض، درد تن را که از آمد و شد شب و روز و گردش ایام، بر جسم انسان عارض می‌شود آن را قضای الهی می‌داند که قهری و جبری است و انسان خواسته یا ناخواسته باید آن را پذیرا باشد و به آن معنا دهد:

هر درد و غمی که روز و شب زاد بر جان و دلت قضاست، ای فیض
هر فتنه که از سپهر آید اندر سر توش جاست ای فیض
(همان: ۲۱۶)

دیگر دردهای متعالی و برین می‌باشد که «صاحب این درد، دچار دغدغه حقیقت می‌شود.» (زمانی، ۱۳۸۹: ۳۲۹) فیض، دردهای متعالی و برین، هم چون؛ درد عشق، درد فراق، درد دل، درد

طلب، درد خدا، درد دین را نردبان کمال سالک می داند که در نزد او، سلوک ناشی از عشق، و عشق ناشی از درد است، که «با حصول فراغت از مانع، آن دردها احساس می شوند، پس آنها را از آن جهت در می یابی که منافعی با کمال تو است. و این درد و الم روحانی مقابل آن لذت روحانی است، و آن همان الم آتش روحانی است که از دردهای حاصل از آتش جسمانی برتر است.» (ابن سینا، ۱۳۸۲: ۴۲۷) از این رو فیض، از دردهای متعالی و برین با عنوان «درد جان» یاد می کند که انسان‌های غافلِ آفل از آن بی خبرند و در خواب غفلت به سر می برند:

بخسب ار نفهمیده ای درد جان و گرنه به جان عزیزان، مخسب
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۴)

سومین نوع درد از نظر گاه فیض کاشانی، دردهای نازل و فرودین می باشد که «صاحب آن دغدغه مسائل نازل نفسانی را دارد.» (زمانی، ۱۳۸۹: ۳۲۹) دردهای نازل و فرودین، هم چون؛ درد خودبینی، درد دنیا پرستی، درد حرص و درد صورت پرستی می باشد که محل هلاکت و تباهی است؛ زیرا نشیب درد فرودین، شیئی بی فراز است و انسان را به خاک مذلّت و تباهی می افکند. فیض از دردهای نازل و فرودین با عنوان «درد مجازی» یاد می کند که گرفتاران این درد، صورت پرستان و ظاهرگرایانی هستند که درد حقیقی ندارند و در نتیجه نمی توانند به سرمنزل مقصود برسند:

درد مندان مجازی که جگر سوخته‌اند چون نشستند بهم شمع شبستان همند
گاه سازند بهم، گاه زهم می سوزند همدمانند گهی، گاه رقیان همند
اهل صورت که ندارند زمعنی خبری همه در رشک زر و سیم فراوان همند
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۰۸)

حال بعد از تحلیل این سه نوع درد و با توجه به این که فیض، عارف اصلی است که حساب خود را از حور و قصور و بهشت جدا می داند و آن را در خور زاهد می بیند و مذهب عشق اختیار می کند که معتقد است راه خدا را باید مستانه پیمود؛ از این رو در میان دردهای زمینی (دردهای نازل و فرودین) و دردهای آسمانی (دردهای متعالی و برین) دردی را قوی تر و بالاتر از درد عشق پیدا نمی کند؛ زیرا درد عشق را دوی جان، ارمغان خزانه خاص خداوندی، مایه شادی حقیقی و ... می داند بنابراین می گوید:

هم زمین هم آسمان را گشته ایم نیست دردی در جهان همتای عشق
(همان، ۲۲۹)

اثرات درد

فیض، در نگرش معرفتی خود به دردهای متعالی و برین (درد حقیقی) حساب آن را از دردهای جسمانی و فیزیکی پاک می کند و آن را شایسته جان و دل انسان می داند و این دردی است که «صاحب درد که در واقع طالب نیل به کمال انسانی است، تمام همت خود را مصروف آن می کند که با التزام درد روحانی، تن را به جان و جان را به جانِ جان (جانان) تبدیل کند.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۷) از این رو این درد، مایه تبدیل و تصعید اوصاف جسمانی به اوصاف روحانی، مایه رشد و تعالی و به کمال رسیدن انسان است:

بر دل و جان رواست درد، در سروتن چراست درد؟ تا که رسد زتن به جان تا که شود تمام مرد
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۷)

نیز:

گر درد نبودی به چه پرورده شدی جان یاد تو نمی بود چه می کرد دل ما؟
(همان، ۸)

فیض کاشانی یکی دیگر از اثرات درد را در این می داند که مبنای حرکت در این عالم است؛ زیرا «درد است که آدمی را رهبر است در هر کاری که هست، تا او را درد آن کار و هوس و عشق آن کار در درون نخیزد، او قصد آن کار نکند و آن کار، بی درد او را میسر نشود، خواه دنیا، خواه آخرت، خواه بازرگانی ...» (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۷۳) از این رو فیض، درد را رهبر آدمی به سوی معشوق حقیقی می داند:

شهریارم آرزو شد در دیار درد یار درد یارم برد آخر تا دیار شهریار
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۹۷)

یکی دیگر از اثرات درد از نظر گاه فیض کاشانی، این است که باعث زایش و شکوفایی درونی می شود و انسان بر اثر دیدن درد حقیقت در درون خود، دردمند می شود و همین دردمندی او را از حجاب های نفسانی بیرون می آورد و به عشق حقیقی می رساند:

گر مرد عشقی درد جو، خاکی شو و گل ها بروی بی دردی از خواهد دلت، رو سنگ شو رو سنگ شو
(همان، ۳۵۴)

عوامل درمان‌کننده درد

فیض کاشانی با نگرش عرفانی خود، درد خویش را از جنس و سنخ دردهای نازل و فرودین دنیوی نمی‌داند؛ همچنین درد او از شمار دردهای جسمانی و فیزیکی و فردی نیست؛ بلکه دردی آسمانی، روحانی، کیهانی، درونی و نهانی است که نمی‌توان با عوامل مادی و وسایط بیرونی آن را درمان کرد:

مرا دردیست در دل، نه چو هر درد دوی آن نه در گرمست و نه سرد
(همان، ۱۴۶)

از این رو یکی از عوامل درمان‌کننده درد از نظرگاه فیض کاشانی، خودِ درد است؛ زیرا دوی درد انسان، به دست آوردن درد حقیقی سوزان، رسا و شفا بخشی است که ساحت وجود انسان را از هرگونه درد دیگر بزاید و حاصل این درد او را به درمان برساند:

دوی درد من دردیست سوزان که آتش در زند در گرم و در سرد
دوی درد من دردیست رسائیست که از هر درد بیرون آورد گرد
دوی درد من دردیست شافی که روید از دل و جان گرد هر درد
(همان)

طیب الهی و روحانی - فیض کاشانی یکی دیگر از عوامل درمان‌کننده درد حقیقی و درونی را طیب الهی و روحانی می‌داند و معتقد است این چنین شخص پخته و به کمال رسیده، می‌تواند درد او را درمان کند:

طیبی، مشفق، ربانی کو که دردم را تواند چاره ای کرد؟
دوایی خواهم از دست طبیی که تا گردم سراپا جملگی درد
(همان، ۱۴۷)

صبر - یکی دیگر از عوامل درمان‌کننده درد از دیدگاه فیض کاشانی، صبر است زیرا حقیقت صبر «ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر خدا... و انتظار کشیدن فرج و گشایش است از ناحیه حق تعالی» (سجادی، ۱۳۸۱: ۵۲۱) از این رو فیض، مقام صبر را عامل درمان خود می‌داند و می‌گوید:

فیض صبری بایدت تا دردها درمان شود بیهده تا چند گویی این کنیم و آن کنیم
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۶۹)

عشق - یکی دیگر از عوامل درمان کننده درد از نظرگاه فیض کاشانی، عشق است؛ زیرا «درمان این دردها همه را یک کاسه، شراب عشق و نیستی تشخیص داده اند؛ همان معجون عشق و نیستی و فنا که در داروخانه طبیبان الهی و دواى مجرب صوفیه و عارفان محقق است.» (همایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۹۲) از این رو می گوید:

دردها را عشق درمان می کند گرچه درد عشق بی درمان بود
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۳)

منشأ لذت

فیض کاشانی یکی از سرچشمه‌ها و منشأ لذت را جود و احسان خداوند به انسان می داند. از این رو فیض با نگرش معرفتی خود، لذات مجازی و دنیوی و لذات حقیقی و اخروی را عطیة الهی می داند که انسان‌ها ضمن برخوردارى از آن، باید در پی شناخت منبع اصلی لذت (خداوند) برآیند؛ زیرا «آدمی را از این خوشی‌ها و لطف‌ها که پرتو و عکس حق است ببایدش گذشتن و بر این قدر نباید قانع گشتن، هر چند که این قدر از لطف حق است و پرتو جمال اوست؛ اما باقی نیست...» (مولوی، ۱۳۹۰: ۷۷) از این رو فیض، غایت لذت را در وصال خداوند می داند:

لذات هر دو کون زجودت نشانه ای ایجاد شمه ایست زحسن فعال تو
در من زن آتشی که بسوزد مرا زمن شاید که فیض، فیض برد از وصال من
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۴۸)

فیض کاشانی یکی دیگر از منبع و منشأ شناخت لذت حقیقی را علم و آگاهی و معرفت به حق می داند که در پی رفع حجاب غفلت و نادانی به دست می آید؛ زیرا لذت «آن خوشی و وجد شدیدی است که پس از شناسایی و معرفت عارف را دست می دهد.» (ابن سینا، ۱۳۸۲: ۴۳۱) از این رو می گوید:

لذت شناس نیست که از دوست غافلست لذت کسی شناخت که غافل نمی شود
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

فیض کاشانی یکی دیگر از منشأ لذت را درد و رنج می داند و معتقد است تا وقتی که انسان به دردی مبتلا نشود، قدر تندرستی را نمی داند و تا مزه تلخی را نچشد به لذت شیرینی نمی رسد. از این رو «کسانی که ورزش علمی نیافته اند تصور می کنند که لذت، خالص است و با رنج مشوب نیست، در حالی که چنین نمی باشد؛ بلکه لذت به میزان رنجی که در نتیجه خروج از حالت

طبیعی اتفاق می افتد به آدمی دست می دهد.» (زکریای رازی، ۱۳۶۸: ۱۹۷) بنابراین فیض می گوید:
 نباشد لذتی از عشق خوش تر اگرچه محنت بسیار دارد
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۹۹)

انواع لذت:

لذت حقیقی

با بررسی غزلیات فیض کاشانی در می یابیم که عالی ترین و قوی ترین نوع لذت در دستگاه فکری او، لذت حقیقی است. فیض، لذت دیدار خداوند، لذت خطاب خداوند، لذت ذکر، لذت عبادت و طاعت خالصانه، لذت زاری به درگاه خداوند و لذت عشق را از شمار لذات حقیقی و پایدار می داند؛ زیرا وقتی «سالک به حق واصل گردید، درون او آینه حق می گردد و لذات حقیقی به وی می رسد و او از خود مسرور است؛ زیرا اثر حق در درون او هست.» (ابن سینا، ۱۳۸۲: ۴۵۲) از این رو لذات حقیقی «به هیچ وجه قابل مقایسه با لذایذ طبیعی مانند لذت مسکن، خوردنی ها، آشامیدنی ها و پوشیدنی ها نیست.» (جعفری، ۱۳۷۳: ۶) بنابراین فیض، مرتبه لذات حقیقی، از جمله؛ لذت عشق و عاشقی را فراتر از لذات دیگر می داند که هرکسی شایستگی درک آن را ندارد؛ زیرا کسی به لذت عشق دست پیدا می کند که نخست درد عشق را چشیده باشد:

نباشد لذتی از عشق خوش تر اگرچه محنت بسیار دارد
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۹۹)

باز می گوید:

هیچ نیافت آن که او لذت عاشقی نیافت گر همه در بهشت یا در بر حور می رود
 (همان؛ ۱۳۷)

البته باید اذعان داشت که فیض، جمیع لذات دنیوی و بهشتی، هم چون جوی شیر، جوی خمر، جوی عسل و حور و قصور را موجب رنج و دغدغه روحی و روانی می داند؛ اما لذتی که ناشی از ترک لذات مادی و اخروی است، روح را همواره با نشاط و زنده نگه می دارد؛ به همین جهت «اهل لذت از هیچ چیز مانند دوستی خدا و طلب رضای او لذت نبرده اند.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹: ۳۵۶) بنابراین لذت حقیقی را در ترک لذات دو جهان و به دست آوردن لذت وصال و دیدار خداوند می داند؛ زیرا «لذت بردن انسان به کمالش، شدیدترین و قوی ترین لذت هاست، بنابراین لذت بردنش به کسی که بر صورت اوست، قوی ترین لذت ها می باشد.» (ابن عربی، ۱۳۸۳: ۲۴۰) از این رو

می‌گوید:

زاهدا گر ترا ریاست لذیند
 گرترا عافیت بود مطلوب
 گر ترا جوی شیر خوش آید
 گر تو با جوی خمر خوش داری
 گر ترا انگبین دهد لذت
 گر تو حور و قصور می خواهی
 من دلداده را هواسست لذیند
 من دیوانه را بلاست لذیند
 نزد من اشک بی بهاست لذیند
 مر مرا خون دیده هاست لذیند
 حرف شیرین او مر است لذیند
 عاشقان را ازولقاست لذیند
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۹۰)

عطار در این باره چه زیبا گفته است:

چو هر لذت که در هر دو جهان هست
 چرا پس ترک دو جهان می‌نگیری
 ترا در حضرت او بیش از آن هست
 چو مشتاقان پی آن می‌نگیری
 (عطار، ۱۳۸۴: ۸۷۷-۸۷۸)

لذت مجازی

یکی دیگر از انواع لذت از دیدگاه فیض کاشانی، لذت مجازی است. لذت مجازی در نظر فیض، همانا خوردن و آشامیدن و پرداختن به امور نازل نفسانی و دنیوی است که بهره مند شدن از آن به حد ضرورت و نیاز بدن ایرادی ندارد؛ «زیرا هیچ لذتی به ذات بد نیست، اما وسایلی که برای نیل به آن به کار می‌رود، هر آینه بیش از شادی و نشاط، آشفستگی خاطر به همراه داشته باشد، ممکن است بد باشد.» (کرشنتزو، ۱۳۷۷: ۳۴۱) البته باید اذعان داشت که یکی از تعالیم اساسی عرفان فیض این است که سالک تا آنجا که ممکن است باید خود را از مقتضیات جنبه حیوانی آزاد و رها کند؛ زیرا انغمار در لذات حیوانی و مجازی سبب می‌شود که آدمی به پرواز در آسمان کمال قادر نگردد. از این رو غرق شدن در لذات مجازی و ناپایدار، مایه ننگ و حجاب دل و دیده، باعث به هم خوردن تعادل روحی و روانی، راهزن لذات باقی، موجب گرفتاری در دام دیو نفس و در نهایت باعث تباهی و ضایع شدن عمر می‌داند:

فتادی از پی لذات بی بقا شب و روز
 تمام عمر تو ای فیض شد هبا به عبث
 (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۹۱)

مراتب لذت

در جهان بینی عرفانی فیض، جمیع لذات و همه زیبایی‌ها ذو مراتب است، یعنی حالت نردبانی و پلکانی دارد و سالک باید بر این نردبان گام نهد و یکان یکان، پلکان‌ها را بیماید و از لذت ظاهر در گذرد و به لذت باطن رسد و از جمال صوری عبور کند و به جمال حقیقی واصل شود. روا نیست که سالک بر زیبایی‌های ظاهر و لذات فریبای این زندگانی گیتایی توقف کند و از رفتن درماند؛ چرا که لذت حقیقی و جمال پایدار، آن سری است نه این سری. از این رو هر کسی بنا بر درک و آگاهی و معرفت خویش، اگر لذات فانی این جهانی را نادیده گیرد به لذات باقی آن جهانی نائل می‌شود:

خوش آنکو لذت دار الفنا را فدای لذت دار البقا کرد

(همان: ۱۲۷)

علت گرایش انسان به لذات مجازی

فیض کاشانی در سراسر اشعار خویش، انغمار در لذات مجازی و دنیوی را باعث تنزل مقام انسان، موجب تاریکی و تیرگی روح و روان، راهزن لذات باقی، باعث رنج همیشگی و می‌داند و بر علیه آنها می‌تازد. از این رو فیض، یکی از علل گرایش انسان‌ها را در کسب لذات مجازی و نفسانی، بی‌خبری او از لذات حقیقی و روحانی می‌داند؛ زیرا لذت حقیقی «به جزء دانش پژوه روح آدمی دست می‌دهد و لذیذترین زندگی‌ها، زندگی آن کسی است که در وجودش زمام فرمانروایی به دست این جزء روح است.» (افلاطون، ۱۳۶۷: ۱۲۳۳) بنابراین کسانی که نمی‌توانند به مرتبه درک لذت حقیقی برسند، به لذات مجازی و دنیوی قناعت می‌کنند و از سیر در دایره کمال باز می‌مانند:

حق گفت: ترک خواب کن از بهر من شبی عیش شبی به ترک منامی که می‌خورد؟

آن کیست کو زلذت ده روزه بگذرد در باغ خلد، عیش دوامی که می‌خورد؟

(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۰۵)

لذت درد

مقوله لذت و الم طبیعی، از پدیده‌های جهان آفرینش است که وجود هر یک به دیگری معنا می‌بخشد و گریزی از آن نیست. از این رو هر انسانی از الم طبیعی گریزان است و به همان اندازه،

طالب لذت است؛ زیرا «این واقعیت هم که همه موجودات زنده، اعم از انسان و حیوان در طلب لذت اند؛ دلیلی است بر این که لذت، به نحوی از انحاء نیک برین است.» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۲۸۳) حال فیض کاشانی در ترکیب پارادوکسیکال «لذت درد» به دنبال چه نوع دردی است که انسان از قبیل آن به لذت می رسد؛ یقیناً دردی است که از جنس دردهای نازل و فرودین دنیوی و دردهای جسمانی نیست، بل «شوق طلب است، احساس نقص است، رؤیت غایت است و بنابراین درد نیست، درمان است درمان نقص، درمان دور افتادگی از کمال.» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۶۷) از این رو فیض، دردهای بیرونی را حجاب راه درک و دریافت دردهای متعالی و برین می داند که در نتیجه انسان نمی تواند به مرتبه چشیدن لذت درد درونی نایل شود:

ز درد ســـــر نـــــدانی درد دل را تو ذوق درد پنهان را چه دانی
(فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۱۰)

نتیجه گیری:

از این بحث می توان این گونه نتیجه گرفت:
درد حقیقی و درونی، مایه پرورش جان، مبنای حرکت در این عالم، مایه شکوفایی درونی و باعث رسیدن به کمال و تعالی مطلوب سالک است که معادل وادی طلب قرار می گیرد.
با این درد می توان بی دردی و لذت جویی مردم عصر حاضر را درمان کرد و شوق طلب در باطن آنها به وجود آورد تا به لذت حقیقی و پایدار برسند.
فیض کاشانی، مخالف لذت جویی انسان نیست؛ متها تعبیر او از لذت به گونه ای است که انسان باید درد و سوزی حقیقی در درون حاصل کند تا به منبع اصلی لذت (خداوند) برسد.
درد فیض، درد جسمانی، مادی و این جهانی نیست؛ بلکه درد روحانی، درونی، انسانی و کیهانی است که مختص انسان نیست؛ بلکه در جماد و نبات و حیوان نیز وجود دارد و همین درد است که آنها را به کمال می رساند.
فیض کاشانی با الزام نسخه درد، می کوشد اوصاف غیر انسانی و لذات مجازی را به اوصاف روحانی و لذات حقیقی تبدیل و تصعید کند و آن را به مجاری و کانالهای مقبول در جامعه بکشد.
با التزام به این درد و اخلاق و اطوار اهل درد، می توان به انسان واقعی که شایسته برخورداری از لذت حقیقی (وصال خداوند) و مقام خلافت الهی است، رسید.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن سینا. ۱۳۸۲. *اشارات و تنبیهات*. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی. جلد اول. چاپ اول. تهران: سروش
- ۳- ابن عربی، شیخ اکبر محی الدین . ۱۳۸۳. *فتوحات مکیه*. ترجمه محمد خواجوی . چاپ اول . تهران: مولا
- ۴- ارسطو. ۱۳۷۸. *اخلاق نیکو ماخوس*. ترجمه محمد حسن لطفی. چاپ اول. تهران: طرح نو.
- ۵- افلاطون. ۱۳۶۷. *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمد حسن لطفی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۶- اوانامونو، میگل د. ۱۳۹۱. *درد جاودانگی*. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. چاپ نهم. تهران: ناهید.
- ۷- پورنامداریان، تقی . ۱۳۸۰. *در سایه آفتاب*. چاپ اول. تهران: سخن.
- ۸- جعفری، محمد تقی. ۱۳۷۳. *عرفان اسلامی*. چاپ اول. تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۹۰. *سرنی*. چاپ سیزدهم. تهران: علمی.
- ۱۰- -----، -----، ۱۳۸۳. *صدای بال سیمرغ*. چاپ چهاردهم. تهران: سخن.
- ۱۱- زکریای رازی، محمد. ۱۳۶۸. *فیلسوف ری*. چاپ سوم. تهران: نی.
- ۱۲- زمانی، کریم. ۱۳۸۹. *میناگر عشق*. چاپ سوم. تهران: نی.
- ۱۳- سجادی، سید جعفر. ۱۳۸۱. *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ ششم. تهران: طهوری.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا. ۱۳۸۳. *مقدمه، تصحیح و تعلیقات منطق الطیر*. چاپ اول. تهران: سخن.
- ۱۵- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین محمد. ۱۳۸۴. *اسرارنامه*. تصحیح سید صادق گوهرین. چاپ ششم. تهران: زوآر.
- ۱۶- -----، -----، ۱۳۸۳. *منطق الطیر*. تصحیح سید صادق گوهرین. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- غزالی، احمد. ۱۳۶۸. *سوانح العشاق*. تصحیح هلموت ریتز. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۸- فیض کاشانی، ملا محسن . ۱۳۷۹. *المحجّه البیضاء* . ترجمه عبدالعلی صاحبی . چاپ دوم . مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۹- -----، -----، ۱۳۷۲. *کلیات اشعار*. تصحیح محمد پیمان. چاپ پنجم. تهران: سنایی.
- ۲۰- کرسون، آندره. ۱۳۶۳. *فلاسفه بزرگ*. ترجمه کاظم عبادی. چاپ چهارم. تهران: صفی علیشاه.
- ۲۱- کرشتزو، لوجانود. ۱۳۷۷. *فیلسوفان بزرگ یونان باستان*. ترجمه عباس باقری. تهران: نی.
- ۲۲- مطهری، مرتضی. ۱۳۸۵. *انسان کامل*. چاپ سی و هفتم. تهران: صدرا.
- ۲۳- ملکیان، مصطفی. ۱۳۸۵. *مشتاقی و مهجوری*. چاپ اول. تهران: نگاه.
- ۲۴- مولوی بلخی، جلال الدین محمد. ۱۳۹۰. *شرح کامل فیه مافیه*. توضیح کریم زمانی. چاپ اول. تهران: معین.
- ۲۵- -----، ۱۳۷۸. *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ اول. تهران: پیمان.
- ۲۶- -----، ۱۳۶۳. *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسون. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- همایی، جلال الدین. ۱۳۷۴. *مولوی نامه*. چاپ هشتم. تهران: هما.

Received: 2018/12/12

Accepted: 2019/6/19

Epistemology of the Concepts of Pain and Pleasure in

Faiz Kashani's Lyrics

*Mohammad Yusef Pour Mousa¹, Kouros Karimpasandi², Ahmad Karimi³,
Seyed Hassan Seyed Torabi⁴*

Abstract:

One of the prominent categories in the divan of Faiz Kashani , is the concept of pain and pleasure.

Faiz, regards the transcendental and sublime pain as the transformation conversion and sublimation of physical attributes into spiritual attributes, which make it an internal flourishing and perfection of man kind.

On the contrary , and gesia and virtual enjoys cause the mental and psychological imbalance, the bandit of remaining pleasures and ultimately causes the ruin, and waste of life.

This article deals with the cincept of pain and pleasure in the Divan of Faiz Kashani , and also a course in the epostemic decoding of pained mystic about the importance of pain in path, the source of pain and pleasure, all sorts of pain and pleasure and Etc, and that human beings, through the rejection of the pain of the downfall, and the virtual and wordly pleasures,must bring real pain and burning within, to achieve true and lasting pleasure, which is the pleasure of joining and meeting God .

Keywords: *Faiz Kashani , Divan poetry , pain , pleasure.*

¹ PhD Student, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Chalus Branch, Chalus, Iran.

² Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Chalus Branch, Chalus, Iran, corresponding author.

³ Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Chalus Branch, Chalus, Iran, corresponding author.

⁴ Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Rasht Branch, Rasht, Iran, corresponding author.